

یک اتفاق کاغذی

مرتضیٰ حسنی

مقدمہ

سید محمود علوی نیا

www.ketab.ir

سرشناسه : حُسنی، مرتضی، ۱۳۵۷ -
 عنوان و نام پدیدآور : یک اتفاق کاغذی / مرتضی حُسنی، مقدمه: سید محمود علوی نیا.
 ویراستاری : سمیه سادات علوی نیا
 مشخصات نشر: کاشان : قلم طلایی، ۱۳۹۶.
 مشخصات ظاهری : ۴۸ ص: ۵/۱۶ × ۵/۲۱ س.م.
 شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۸۸۰-۱-۲
 وضعیت فهرست نویسی : فیپا
 موضوع : شعر فارسی--قرن ۱۴
 موضوع : Persian poetry--20th century
 رده بندی کنگره : ۱۳۹۶ ی۷۹/س۹/PIR۸۳۴۱
 رده بندی دیویی : ۸۱۴/۶۲
 شماره کتابشناسی ملی : ۴۶۹۳۹۶۰

یک اتفاق کاغذی
 مرتضی حُسنی
 ناشر: قلم طلایی
 ویراستار: سمیه سادات علوی نیا
 حروف چینی و صفحه آرایی: واحد نشر سالی انتشارات قلم طلایی
 طرح جلد: هانیه جوادی مقدم
 نوبت چاپ: اول ۱۳۹۶
 قطع: رقعی
 تعداد صفحات: ۴۸
 شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
 قیمت: ۷۰۰۰۰ ریال
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۸۸۰-۱-۲

مراکز پخش:

کاشان: میدان کمال الملک- کوچه نبش پاساژ شیرین- ساختمان شرکت فرش
 ۰۹۱۳۲۶۳۳۷۴۷-۰۳۱۵۵۴۴۳۱۱

EMAIL:ENTESHARAT.GHALAMETALAE@YAHOO.COM

کاشان: میدان ۱۵ خرداد، طبقه پایین بانک انصار، فروشگاه ساربوک ۰۳۱۵۵۴۵۰۳۱۳

WWW.SARBOOK.COM: فروشگاه اینترنتی

کلیه حقوق محفوظ و نزد مؤلف است.



انتشارات قلم طلایی

فهرست

صفحه	عنوان
۹	سخن شاعر.....
۱۰	مقدمه.....
۱۶	غزل.....
۱۷	۱: بین هم پای جنگا گدا دان می شناسند.....
۱۸	۲: پایم به خاک مانده و بر آسمان.....
۱۹	۳: به ساحل می رسد آرام، قدری بادبان از من.....
۲۰	۴: دوست دارم به یاد بجگی ام، بتوانم فقط.....
۲۱	۵: به جنگ، لشکر اگر صف به صف زمین بخورد.....
۲۲	۶: برای حق هم امشب، زنانه شانه شدی.....
۲۳	۷: منم آن کاسبی که دزد زد جنس دکانش را.....
۲۴	۸: شب صدای غالب ده زوزه های گرگ هاست.....
۲۵	۹: سرم سردار مغرور است قلبم لشکری زخمی.....

- ۱۰: حال من حال طبیعی است که بیمار شود..... ۲۶
- ۱۱: مثل یک طایفه‌ی معترض بست نشسته..... ۲۷
- ۱۲: آهو ز نفس فتاده برگرد..... ۲۸
- ۱۳: سرم بر شانه مانده چون دری بر شانه دیوار..... ۲۹
- ۱۴: برافروزید فانوسی، بلم گم کرده راهش را..... ۳۰
- ۱۵: چو کوی شده‌ام حسرت باران خورده..... ۳۱
- ۱۶: هم آغوشت من تنم زنجیر دستان و غل پاهاست..... ۳۲
- ۱۷: کسی از حال و روز سر جم خودش آیا خبر دارد؟..... ۳۳
- ۱۸: نهالی هستم و کنج کویرت من سر کردم..... ۳۴
- ۱۹: اگر چه رستمم اما، توان در بازوانم نیست..... ۳۵
- ۲۰: خمیده، قامت من مثل هلال طاق بستان‌ها..... ۳۶
- ۲۱: چون غنچه‌ی فرشی که شکوفا شدنم نیست..... ۳۷
- ۲۲: به ساز و برگ سپاهی که پشت سر مانده..... ۳۸
- ۲۳: اگر در، تویی از آجر دیوار می‌خوردم..... ۳۹
- ۲۴: این منم بره‌ای از گله سوا افتاده..... ۴۰

قطعه..... ۴۱

۲۵: از دشمنان به تنم زخمی است زخم رفیق از آن بدتر..... ۴۱۲

۲۶: وقتی دلیل ماندن من پر شکستگی است..... ۴۳

۲۷: در دو-ترین نقطه‌ی یک جاده‌ی بن‌بست..... ۴۴

۲۸: در دشت سروهای به پا ایستاده- من..... ۴۵

۲۹: این آب‌های گل‌زده تفسیر شعر کیست؟..... ۴۶

۳۰: هدف از ماندن این رده که انگور شوی..... ۴۷

۳۱: من آن تک سرو تنه‌ایم که بر آناز، بنیادم..... ۴۸

مقدمه

با نگرشی کوتاه و گذرا به شعر امروزِ جوانانِ درمی‌یابیم بعد از سپری شدن دورانِ نیمایی، شاعرِ امروز سعی در حفظ قالب‌های سنتی و بیشتر غزل و رباعی دارد با این تفاوت که زبان تازه و نوینی در به کاگیری مفاهیم ذهنی خویش دارد.

غزل‌ها غالباً با همان محتوای عاشقانه‌ی متقدمین تا پیش از مشروطه و مضامین اجتماعی پس از آن دوران است، اما شاعر سعی می‌کند با مخاطب به زبانِ خوش و با گویش روزمره و ساختارهای روزمرگی ارتباط برقرار کند، این است که دیگر از آن معشوق سنتی با ویژگی‌های محبوبِ سعدی و شاخ‌ناتِ حافظِ خدای نیست، همان‌گونه که در تار و بودِ شعر اجتماعی، طنینِ لحنِ یفِ فرغانی و قصیده‌های پُرطمطراقِ آن‌چنانی وجود ندارد.

آشنایی کمترین با آقای حُسنی به زمانِ دهیِ خُمی دور بر نمی‌گردد و شاید به بیشتر از دو سه سال نرسد که او در انجمنِ ظهور کرد، اما همین حضورِ کوتاه وی در محافلِ ادبی، کافی است که بشیرینی کرد حُسنی از چهره‌های درخشان شعر فردای این سرزمین خواهد بود. وقتی غزل شماره یک را با ردیف «می‌شناسند» می‌خوانیم نوعی صلابت حماسه‌گونِ سبکِ خراسانی در ادبیات موج می‌زند، ضمن این که بحر

هزج که وزنی شاد است به گونه‌ای لطیف و دلپذیر این مضمونِ روایی را پذیرفته و تحت سیطره انتخاب واژگانی شاعر قرار گرفته که توانسته تصویر خود را در چشم تمام مردم سرزمینش ترسیم کند؛ آن‌گاه در سرتاسر این غزل شش بیتی تمامی ایران را می‌بینی که به بلندای تاریخ قدسیده و از هویت باستانی و دیرین خویش دفاع می‌کند. نکته‌ای که در سرودهای انسانی خود می‌نمایاند تصاویر معنایی پارادوکس است که سراینده از یک سو خود را فرزند این سرزمین معرفی می‌کند که در بیان آن فروتنی و خاکی‌ها را گوینده را فریاد می‌زند - که این معرفی فردی و شخصی است - و بالا آمدن در ادامه‌ی هر دو مصراع بیت منزلت انسانی و والای من نوعی را به رخ می‌کشد، همان‌گونه که در غزل شماره دو می‌خوانیم:

پایم به خاک مانده و بر آسمان سرم

همبند کرم خاک و رفیق کبوترم

دو نقطه‌ی متضاد و دو مفهوم روبه‌روی هم کرم خاکی و کبوتر ... و در بیت دوم همان غزل تأثیرپذیری اجتماعی را بیان می‌کند که از تنه‌ی درختی می‌توان اسباب عیش و راحت و سرور فراهم آورد و از همان چوب، می‌شود دسته تبر ساخت که این‌جا واژه‌ی «تبر» مجاز کُل به جزء و در مفهوم دسته‌ی تبر آمده:

آینه‌ای برابر رویم گذاشت باغ
 نیمی کمانچه بود و تبر نیم دیگر
 (که حذف فعل دوم مصراع دوم با قرینه‌ی معنوی سخن را شیواتر ساخته...)

و در ادامه روشن است شاعر حافظه‌ی شعری خوبی دارد و مطالعه‌ی شعر قدما در اندیشه‌اش اثر گذاشته که دلیل این ادعا تلمیحات ناخواستی او است:

بدچشمی اجاق و تندتندی تنور
 این داغ با که گویم و این غم کجا برم؟
 یادآور بیت کمال الدین اسماعیل است که حافظ بزرگ هم تضمین کرده:
 «گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر / آن مهر بر که افکنم این دل کجا برم؟»
 و در بیت موردنظر فعل مصراع نخست با قرینه‌ی معنوی غیرمحسوس حذف شده:

بدچشمی اجاق و تندزبانی تنور (وجود دارد) یا (می‌بینم) یا هر فعلی که ذهن مخاطب، مصراع را در خاطر خویش، خوش‌انسانا...
 و البته تشخیص زیبای مصراع برای اجاق و تنور و تناسب دو انتخاب ستودنی است. با بررسی غزلی دیگر از این شاعر نفزگوی که انتخاب بنده به صورت گزینشی نبود و به طور تصادفی و تفأل سه غزل انتخاب

کردم، مبحث به انجام می‌رسانم و داوری را با مخاطبینی می‌گذارم که این مجموعه را پیش رو دارند و می‌توانند درباره‌ی بیت بیت آن قضاوت کنند. از ویژگی‌های بارز سروده‌های ایشان کوتاهی شعر است که این، کار سبک‌ساز را سخت می‌سازد و باید غزلی ۷-۶ بیتی تکیه‌ی کلامی را آشکار سازد...

در غزل ۹ با ردیف رخمی می‌خوانیم:

سرم، سردارِ مغرورِ هست، تلم لشکری زخمی

تنم فولاد زندانی و جانم کشتن زخمی ...

در سر و تنِ شاعر و در وجود جسمانی او که مربوط است به جهان مادی، تسلیم نشدن و سرکشی و ایستایی موج می‌زند و این کلام از شاعری خجالتی و آرام و مهربان مانند حسّی پدید آمده‌ای عجیب است، اما دلش مجروح است و جانِش چونان کبوتر زخمی است...

در بیت دوم:

برای زنده ماندن بهترین ترفند تسلیم است

کنار سنگری مخروبه، با هم سنگری زخمی ...

خیلی پوشیده و ظریف تلمیح دارد به رسمی کهن در جنگ‌های حماسی که اگر دو برادر یا دو منسوب و رفیق دوش به دوش به جنگ می‌رفتند، وقتی یکی زخمی یا کشته می‌شد، دیگری برای مراقبت از وی و انتقالش

به پشت خط مقدم، معاف از جنگ بود و هنگامی که می‌دیدند او کشته یا مجروح دارد از کنارش رد می‌شدند و به او امان می‌دادند که این اشاره در جنگ رستم با اشکبوس کوشانی (کُشانی) به زیبایی شکل گرفته آن‌جا که رستم اسب اشکبوس را نشانه می‌گیرد و آن‌گاه که اسب به زمین می‌افتد:

بخناید رستم به آواز گفت که بنشین به پیش گرانمایه جفت
 «سزد گر بدارم سرش در کنار زمانی بیاسای از کارزار»
 و بدین صورت اشکبوس را با بیانی طنز به سُخره می‌گیرد و تحقیر می‌کند و می‌گوید اسب، پشت و منسوب توست که می‌توانی با مراقبت از او مدتی استراحت کنی و راجع به معاف باشی و در بیت چهارم:
 برادر کُشتن اولاد آدم قصه‌ای نویست

که حالا زخم فرمان خورده پشت زخمی قیصر
 اشاره و تلمیحی شیرین دارد به روایت فیصّر که برادرش فرمان به دست اشرار محل کُشته می‌شود و هنگامی که فیصّر از سار باز می‌گردد کمر به انتقام قاتلان فرمان می‌بندد...

اما شاعر در این روایت تازه «فرمان» را قاتل برادر می‌داند که تن زخمی فیصّر را هدف قرار داده و از پشت به او خنجر زده، ضمن این که واژه‌ی «فرمان» در شعر حُسنی علاوه بر اسم خاص بودن، ایهامی دلپذیر دارد به

«دستور صادر کردن» و «فرمان قتل» کسی را دادن و اگر خواننده مطالعه‌ی وسیعی داشته باشد پی می‌برد که منظور شاعر آمر است نه عامل و پی می‌برد به تعلیمات برادر کشی:

هایبا و قابیل، برادران یوسف، شغاد و رستم و ...

و «رانجام شاعر ما خسته و زخمی، روایت زخمی خود را از ابتدای غزل ۶ بین تا آنها به گونه‌ای به دوش مجروح جان می‌کشد که گویی فرسنگ‌ها فاصل را پیموده است ...

برای مرتضای عزیز فدا می‌شوم درخشان آرزو می‌کنم و بر این امید هستم که از ستاره‌های درافشان شعر این یار گردد.

همراه با ارادت: سید محمود علوی نیا